

برنامه روزانه شیعیان واقعی (۲) *

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقال شرحی است بر اوصاف و ویژگی‌های رفتاری روزانه شیعیان از منظر امیرمؤمنان علی علیه السلام. شیعیان بر اثر ترس از خدای سبحان، بدن‌هایشان نحیف و تکیده است. از یک‌سو، ناراحتی، ترس، غم و غصه در حد معقول و عادی، موجب انگیزه برای حرکت به سوی کمال مطلوب و رفع نگرانی‌ها خواهد شد. و از سوی دیگر، بی‌خیالی و بی‌توجهی موجب بی‌مسئولیتی و عدم برنامه برای نیل به اهداف مطلوب خواهد بود؛ زیرا انسان بی‌فکر و بی‌خیال که فاقد ناراحتی است، هیچ‌گاه از تغذیه و رسیدگی به جسم خود غافل نمی‌ماند و در نتیجه، چاق و فربه شده، به تن‌پروری و پرخوری روی می‌آورد.

البته، نگرانی و ترس ناشی از علاقه به زندگی ناپسند نیست، بلکه موجب پیشگیری از خطر است. از این رو، ترس از عذاب خداوند آرامش و راحتی را از او می‌ستاند و چنین فرد ترسان از عذاب الهی، گرچه چهره‌ای گشاده دارد و با مردم خوشرو است و حتی گره از کار دیگران می‌گشاید، ولی نگران آینده خویش است.

از آنجاکه پرهیزگاران و شیعیان واقعی در پی انجام اعمال نیکو و شایسته‌اند و انجام عبادت و اعمال صالح اندک، آنان را قانع نمی‌کند، به دنیا و زرق و برق آن کمتر توجه دارند و از قلت زاد و توشه و دوری از سفر و ترس راه نگرانند. این خود یکی از آموزه‌های قرآنی است که انسان نعمت‌ها و زیبایی‌های اخلاقی و رفتاری را که نشان کمال است، به خداوند نسبت دهد و بدی‌ها، کوتاهی‌ها و گناهان را ناشی از ضعف و نقص خود می‌داند. بنابراین، انسان باید همواره نگران فرجام خویش باشد و اگر بخواهد در جنبه‌های معنوی رشد کند، پیوسته باید محاسبه‌گر باشد.

کلیدواژه‌ها: اندوه، ترس، حرمان از انس با معبود، خوددربرینی.

فایده‌اندوه و ترس

در جلسه گذشته، به بررسی برنامه روزانه پرهیزگاران و شیعیان واقعی و ویژگی‌های چهارگانه آنان که در حضور اجتماعی شان رخ می‌نمایند، پرداختیم. حضرت پس از یادآوری آن ویژگی‌های چهارگانه فرمودند: شیعیان واقعی بر اثر ترس از خداوند بدن‌هایشان چون تیر تراشیده شده لاغر و تکیده است. به تجربه و در دانش پزشکی و روان‌پزشکی ثابت شده است که بین حالات روحی و بدن رابطه‌ای مستقیم و دوسویه وجود دارد. هم بدن انسان در روحش آثاری بر جای می‌گذارد و موجب ایجاد حالات روحی ویژه می‌شود و هم حالات روحی آثاری در بدن دارند و بر آن اثر می‌گذارند. پزشکان برخی بیماری‌ها را به نام بیماری‌های سایکوسوماتیک (Psychosomatic) و یسا روان‌تنی شناسایی کرده‌اند که در نتیجه ارتباط بین بدن و حالات روحی پدید می‌آیند. افسردگی‌ها و ناراحتی‌های شدید روحی، عامل برخی بیماری‌ها در بدن‌اند. گرچه برای انسان خواهان سرمستی و تن‌آسایی حالاتی چون اندوه و ترس، ناخوشایند و نامطلوب است و می‌کوشد که از هر نوع آن فارغ شود، چنان‌که روان‌شناسان نیز اذعان دارند، آن حالات به‌طور مطلق غیرطبیعی و زیان‌بخش نیستند و حدی معین و ویژه از اندوه و ترس برای انسان، مفید و لازمه زندگی است. آنچه برای انسان زیان‌بخش است، افراط و زیاده‌روی در آن حالات است. اگر به‌طور مطلق و حتی حدی معتدل از ترس در انسان وجود نداشته باشد، او در برابر خطرها و بیماری‌ها از خود محافظت نمی‌کند و در نتیجه، خطرها و بیماری‌های تهدیدکننده او را از پای درمی‌آورند. پس ترس برای انسان لازم و ضروری است. اگر به کلی حزن و اندوهی در انسان وجود نداشته باشد، وقتی کار ناشایست و بدی انجام داد، از کرده خود اندوهگین و پشیمان نمی‌شود. در نتیجه آن کار را تکرار می‌کند، ولی اندوه و ناراحتی از ارتکاب چنان رفتاری موجب می‌شود حواسش را جمع کند و آن کار را تکرار نکند.

به‌هرحال، غم و غصه موجب می‌شود که انسان در پی رفع

نگرانی‌ها و ناراحتی‌هایش برآید که خود انگیزه‌ای برای حرکت به سوی کمال مطلوب است. بله، اگر آن حالات از اعتدال خارج شدند، آثاری زیان‌بار برای روح و بدن انسان دارند. اندوه شدید، انگیزه و تحرک برای حرکت و فعالیت را از انسان سلب می‌کند. در نتیجه، انسان حتی برای عبادت، درس خواندن و صحبت کردن با دیگران نشاطی نخواهد داشت. افسردگی شدید موجب خودداری انسان از معاشرت با دیگران می‌شود و او را گوشه‌گیر می‌کند. به‌هرحال، حد میانه و معینی از حالاتی چون اضطراب، ترس و اندوه برای انسان مفید و مطلوب است و آنچه برای او زیان‌بخش و نامطلوب است، شدت یافتن آن حالات است که آثاری زیان‌بار در پی دارد. کوشش انسان بی‌خیال و بی‌توجه بسیار کمتر از کسی است که برای آینده خود نگران است. کسی که دغدغه و احساس مسئولیت دارد و در اندیشه رسیدن به اهداف بلند خویش است، از فرصت‌ها برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌گیرد و از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. دانشمندان بزرگ چنان فکرشان بر فعالیت و پژوهش علمی متمرکز می‌شود که گاه طی ساعت‌ها پژوهش و کوشش علمی به آنچه پیرامون آنها می‌گذرد هیچ توجهی ندارند. حتی وضعیت بد محیطی مانند سرما و گرما آنها را از کار علمی باز نمی‌دارد. گاهی حتی مدتی از زمان تغذیه آنها می‌گذرد، ولی ایشان به گرسنگی خود توجهی ندارند.

برخلاف انسان‌های بی‌فکر و بی‌خیال که دغدغه و ناراحتی‌ای ندارند و هیچ‌گاه از تغذیه و رسیدگی به جسم خود غافل نمی‌مانند و در نتیجه بدنشان بیش از حد رشد می‌کند و چاق می‌شوند، کسانی که اندوه و غم و دغدغه‌های فکری، آنها را به خود سرگرم داشته، از رسیدگی کافی به جسم خود بازمی‌مانند و اشتهای کافی برای غذا خوردن ندارند. در نتیجه مصرف اندک غذا و پرهیز از تن‌پروری و پرخوری، بدنشان لاغر و تکیده می‌شود. البته بنابر معرفت متفاوت افراد، متعلق خوف و نگرانی آنها نیز تفاوت دارد. متعلق خوف و نگرانی

رفتارهای ناشایستی که انجام داده‌ایم، در عالم برزخ خشم خداوند را برانگیزیم.

آری، ترس مؤمن از عذاب خداوند در عالم برزخ و پس از آن در عالم قیامت، که حتی ممکن است آن عذاب ابدی و نامحدود باشد، آرامش و راحتی را از او می‌ستانند. این مؤمن ترسان از عذاب الهی، گرچه چهره‌ای گشاده دارد و با روی خوش با مردم روبه‌رو می‌شود و حتی غم و اندوه افراد غمگین را می‌زداید و گره از کار دیگران می‌گشاید، نگران آینده خویش و محزون است. او نگران سرنوشت خود در عالم برزخ و نیز نگران سرنوشتی است که در قیامت برایش رقم خواهد خورد و نمی‌داند آیا خداوند او را می‌آمرزد و یا دچار عذاب می‌شود. از این‌رو، بزرگ‌ترین دغدغه و درخواست مؤمن آمرزش است و در دعاهایی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد شده، فراوان از خداوند درخواست بخشش و نجات از عذاب شده است. البته برای اولیای خدا و مؤمنان ممتاز و برگزیده، بالاتر و فراتر از آن خوف، ترس حرمان از انس با خدا و اولیای اوست. عاشقان و دوستداران ائمه اطهار علیهم‌السلام وقتی به زیارت بارگاه مقدس آن حضرات می‌روند، چنان با زیارتگاه ایشان انس می‌گیرند که نمی‌خواهند از آن جدا شوند و هنگام وداع و حرکت به سوی شهر خود غمگین و ناراحت می‌شوند. اما در دنیا دست‌کم گاهی موفق می‌شوند به زیارت مرقد ایشان بروند و با آنان انس گیرند، و نگران آن‌اند که در عالم برزخ دستشان از آن عزیزان کوتاه گردد و از دیدار و زیارتشان محروم شوند.

بالاتر از این نگرانی برای اولیای خدا، نگرانی ایشان به سبب محرومیت از دیدار خداوند و محروم ماندن از عنایت‌های ویژه خداوند به دوستانش است. به هر روی، مؤمن هیچ‌گاه از ترس درباره آخرت خود تهی نیست و همواره نگران آن است. این ترس و نگرانی مجاللی برای سرمستی و تن‌آسایی باقی نمی‌گذارد و موجب می‌شود که بدن مؤمن، کاهیده و لاغر گردد. از این‌رو حضرت فرمودند: «بَرَأَهُمْ خَوْفٌ بَارِيَهُمْ فَهُمْ أَمْثَالُ الْقِدَاحِ»؛ ترس پروردگارشان آنها را چنان ضعیف کرده که همچون تیری لاغر و باریک شده‌اند. یا

برخی امور دنیوی است. برای مثال، در دوران جوانی نگران وضع مالی و آسایش آینده و دوران پیری خویش‌اند و می‌ترسند که در دوران پیری نیازمند دیگران شوند. از این‌رو، با کوشش فراوان ثروت و مال کافی برای خود فراهم می‌آورند تا در دوران پیری سرمایه کافی در اختیار داشته باشند و با رفاه و آسایش، دوران پیری را سپری کنند و به دیگران نیازمند نباشند. طبیعی است که هرگونه نگرانی و ترس و حتی نگرانی از آینده شغلی و فقری که ممکن است انسان در آینده بدان دچار شود، انسان را به خود سرگرم می‌سازد و او را از شادمانی و سرمستی و تن‌آسایی باز می‌دارد.

ترس مؤمن از عذاب جهنم و حرمان از انس با معبود

البته نگرانی و ترس ناشی از علاقه به زندگی و امور مادی، نکوهیده و حرام نیست؛ چون همین ترس و نگرانی خود زمینه پیشگیری از خطرها و رخدادهاست. کسی که از بیماری می‌ترسد، با رعایت قوانین بهداشتی می‌کوشد بیمار نشود، و خود را از آفت‌ها و بیماری‌ها حفظ می‌کند. یا کسی که از زلزله می‌ترسد، خانه‌ای مقاوم در برابر آن می‌سازد که اگر زمین‌لرزه‌ای رخ داد آسیب نبیند. اما از مؤمنان شایسته انتظار می‌رود که به امور دنیا کم‌اعتنا باشند و بیشتر به آخرت بیندیشند و نگران آن باشند. البته آنان نباید درباره وظایف دنیوی خود و کار و کوشش کوتاهی کنند و دستشان در برابر دیگران دراز باشد، بلکه باید وظایف دنیوی و اجتماعی خود را انجام دهند و برای برآوردن نیازهای خانواده و آتیۀ فرزندان بکوشند. باین‌حال، نگران زندگی و آینده دنیوی خود نباشند، بلکه نگران لحظه جان دادن و سرنوشتی باشند که پس از آن برایشان رقم می‌خورد. نگران باشند که در عالم برزخ انیسی نداشته باشند و در غربت و تنهایی به سر برند. البته مؤمنان شایسته‌ای که در این دنیا با ائمه اطهار علیهم‌السلام و اولیای خدا انس دارند، در عالم برزخ تنها نیستند و آن عزیزان انیس و هم‌نشین ایشان‌اند، اما معلوم نیست که ما از این عنایت و توفیق بزرگ برخوردار شویم و ممکن است به سبب

نمی پوشید. حضرت در پاسخ به این قضاوت سطحی عوامانه می فرمایند: این مؤمنان وارسته دیوانه نیستند و به عقلشان خللی وارد نشده است، بلکه اندیشه آخرت و عظمت سلطنت و حکومت خداوند آنان را مبهوت ساخته و از خود بی خود کرده است.

ما چون عظمت خداوند و سلطنت او را درک نکرده ایم، وقتی به نماز می ایستیم و «اللّٰه اکبر» می گوییم، حالمان دگرگون نمی شود. با زبان، خداوند را به بزرگی و عظمت می ستاییم، اما درکی حقیقی و واقعی از بزرگی و عظمت خداوند نداریم. درحالی که وقتی در برابر انسان بزرگی قرار می گیریم، چون از مقام و موقعیت او آگاهیم و خود را در برابرش کوچک می بینیم، حالمان تغییر می کند و به سختی با او سخن می گوئیم. حتی گاهی لکنت زبان پیدا می کنیم و نمی توانیم با او سخن بگوئیم. گاهی وقتی انسان در برابر شخصیتی بزرگ قرار می گیرد، چنان از ابهت او متأثر می شود که بدنش می لرزد. بزرگ ترین آرزو و افتخار ما این است که خدمت مقام معظم رهبری برسیم. اما اگر کسی به محضر ایشان شرفیاب شود، چنان از عظمت ایشان متأثر می شود که سخن گفتن برایش دشوار می گردد.

همه کسانی که ما عظمتشان را درک می کنیم و خود را در برابر آنها کوچک و حقیر می یابیم و هنگام رویارویی با ایشان حالمان دگرگون می شود و نمی توانیم بر رفتار خود تسلط داشته باشیم، بندگان خداوندند. اما چگونه است که وقتی در برابر خداوندی قرار می گیریم که دارای عظمت و قدرت بی نهایت است و همه قدرت ها در برابرش حقیر و کوچک اند، حالمان تغییر نمی کند؟ چرا وقتی نماز می خوانیم و با خداوند گفت و گو می کنیم، تغییری در حال ما پدید نمی آید؟ آیا این اشکال ناشی از آن است که - معاذ اللّٰه - اعتقاد به بزرگی و عظمت خداوند نادرست است؟ بی تردید پاسخ منفی است. بلکه چون ما با محسوسات انس گرفته ایم و با امور نامحسوس انس نداریم و نمی کوشیم که با امور معنوی و ماورای حس مأنوس شویم تا نتایج عملی این انس را در زندگی خود ببینیم، عظمت و بزرگی خداوند را درک نمی کنیم.

بنابر آنچه در نهج البلاغه آمده است: «قَدْ بَرَّاهُمْ الْحَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ»؛ ترس از خدا آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است.

آثار درک عظمت خداوند و خشیت از او

طبیعی است وقتی مؤمن، لاغر و رنگ پریده باشد و شادابی و طراوت در چهره اش نمایان نباشد، کسی که به او می نگرند، می پندارد بیمار است؛ درحالی که آن مؤمن بیمار نیست و سلامت و نشاط کافی برای فعالیت دارد. آنچه او را به آن وضع درآورده و از تن پروری بازداشته، نگرانی برای آخرت است. از این رو، حضرت می فرماید: «يَحْسَبُهُمُ النَّاطِرُ إِلَيْهِمْ مَرَضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ أَوْ قَدْ حُولُوا وَقَدْ خَالَطَ الْقَوْمَ مِنْ عَظْمَةِ رَبِّهِمْ وَشِدَّةِ سُلْطَانِهِ أَمْرٌ عَظِيمٌ طَأَسَتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَذَهَلَتْ مِنْهُ عُقُولُهُمْ»؛ هرکس آنان را بنگرد، می پندارد بیمارند؛ درحالی که هیچ کسالتی ندارند؛ یا گمان کند دیوانه اند، ولی آنها دیوانه عظمت پروردگار خویش اند و سلطنت عظیم خدا و حکومت او دل هایشان را به تپش انداخته و از هیبت آن، عقل از سرشان پریده است.

وقتی کسی بدن لاغر و رنگ زرد و پریده مؤمن را می بیند، می پندارد او بیمار است. یا وقتی حالات روحی و رفتار و ویژه او - مانند ضجه ها و ناله سر دادن ها و گریه هایش - را می بیند، دیوانه اش می پندارد؛ چون باور نمی کند که انسان عاقل چنین حالات و رفتارهایی داشته باشد. پس از مرگ آیت اللّٰه میرزا جواد آقا تبریزی رحمته اللّٰه علیہ، از همسایه ایشان درباره حالات آن مرحوم پرسیده بودند، و گفته بود که آن مرحوم نیمه های شب دیوانه می شد و ضجه می زد و بلند گریه می کرد! وقتی کسی نیمه شب در حیاط خانه راه برود و سر بر دیوار بگذارد و ضجه بزند و بلند گریه کند، مردمی که از حالات معنوی او بهره ای ندارند، دیوانه اش می دانند. یا کسی که لذت های مادی به او رو می کند و امکان بهره مندی از منافع مادی و ثروت کلان یا پست های بزرگ و موقعیت های مهم شغلی را که برایش فراهم می شود، با بی اعتنائی رد می کند، مردم خواهند گفت: او عقل ندارد؛ چون اگر عقل می داشت از آن منافع و ثروت کلان و موقعیت های بزرگ شغلی چشم

فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ: فَقَالَ: حَقٌّ عَلَيَّ كُلُّ مَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَي رَبِّ الْعَرْشِ أَنْ يَصْفَرَ لَوْنَهُ وَتَرْتَعِدَ مَفَاصِلُهُ، وَكَانَ إِذَا بَلَغَ بَابَ الْمَسْجِدِ رَفَعَ رَأْسَهُ وَيَقُولُ: إِلَهِي، صَيِّفْكَ بِبَابِكَ يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزْ عَنِّي قَبِيحَ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۴۳، ب ۱۶، ص ۳۳۹، ح ۱۳۲)؛ هرگاه امام حسن علیه السلام وضو می گرفت، اعضای بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد. وقتی درباره این موضوع از آن حضرت جويا می شدند می فرمود: جا دارد هرکسی که در برابر پروردگار عرش قرار می گیرد رنگش زرد گردد و مفصل هایش دچار رعشه شود. آن حضرت هرگاه به در مسجد می رسید، سر مبارکش را بلند می کرد و می فرمود: بار خدایا، مهمان تو بر در خانه ات قرار گرفته است. ای خدای نیکوکار، شخص گنهگار نزد تو آمده. ای پروردگار کریم، از گناهان من به خاطر زیبایی ها و نیکویی هایی که داری، درگذر.

بدگمانی شیعیان واقعی به نفس خود و خرد و حقیر دانستن خویش

البته درجه و مرتبه حالات معنوی اولیای خاص خدا را افراد عادی به دست نمی آورند، اما آنان نیز با کوشش و خودسازی و صرف همت بلند می توانند به مراتبی پایین تر برسند. البته آن حالات خاص معنوی و عرفانی و ناله سردادن ها برای مؤمنان واقعی و پرهیزگاران همیشگی نیست؛ چراکه اگر چنین بود از زندگی و انجام وظایف روزمره خود و کسب و کار بازمی ماندند. این حالات، تنها هنگام عبادت و مناجات برای آنان پیش می آید. از این رو، حضرت به رفتار و حالات ایشان پس از خارج شدن از آن حالات خاص معنوی اشاره می کنند و می فرمایند: «فَإِذَا اسْتَقَامُوا مِنْ ذَلِكَ بَادَرُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْأَعْمَالِ الزَّكَاةِ لَا يَرُضُونَ لَهُ بِالْقَلِيلِ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ لَهُ الْجَزِيلَ فَهُمْ لِأَنفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ»؛ وقتی به هوش آمدند و استوار شدند و آن هراسشان برطرف گردید، با اعمال پاک و کردار پسندیده به سوی خداوند متعال مبادرت جویند. به کارهای کم خشنود نگردند و رضا ندهند و کارهای

ما ادعا می کنیم خداوند بزرگ است و همه جا حضور دارد، اما این اعتقاد در رفتار ما نمود ندارد و به گونه ای رفتار می کنیم که گویا خداوند را بزرگ و حاضر نمی دانیم. حاضر نیستیم در شبانه روز چند دقیقه بنشینیم و درباره حضور خداوند اندیشه کنیم تا دست کم به اندازه ارزش قایل شدن برای انسانی که در برابر ما قرار گرفته، برای حضور خداوند در جای جای زندگی خود ارزش قایل شویم.

جلوهای از حالات ائمه اطهار علیهم السلام هنگام عبادت

کسانی که عظمت خداوند را باور دارند و با او انس گرفته اند، آثار و نتایج عملی این انس و درک حضور در رفتارشان نمود می یابد. از این رو، وقتی در برابر خداوند می ایستند و نماز می خوانند، حالشان دگرگون می شود. چنان که ائمه اطهار علیهم السلام هنگام وضو گرفتن رنگشان زرد می شد و هنگام نماز لرزه بر اندامشان می افتاد و بندبند بدنشان می لرزید. درباره حالت امام باقر و امام صادق علیهم السلام هنگام نماز در روایت آمده است: «كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، إِذَا قَامَا إِلَى الصَّلَاةِ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمَا مَرَّةً حُمْرَةً وَمَرَّةً صُفْرَةً وَكَأَنَّمَا يَنَاجِيَانِ شَيْئًا يَرِيَانَهُ» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ب ۲، ص ۱۰۴، ح ۴۲۳)؛ امام باقر و امام صادق علیهم السلام هرگاه به نماز برمی خاستند رنگشان تغییر می کرد. گاهی سرخ و گاهی زرد می شدند؛ گویا با کسی مناجات می کنند که او را می بینند.

درباره تغییر حالت امام سجاده علیه السلام هنگام وضو در روایت آمده است: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِذَا تَوَضَّأَ اصْفَرَ لَوْنُهُ فَيَقُولُ لَهُ أَهْلُهُ: مَا هَذَا الَّذِي يَعْشَاكَ؟ فَيَقُولُ: أَتَدْرُونَ لِمَنْ أَتَاهَبُ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ؟» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۴۳)؛ هرگاه امام سجاده علیه السلام برای نماز وضو می ساخت، رنگ مبارکش زرد می شد. نزدیکانش عرض می کردند: این چه حالی است که به شما دست می دهد؟ می فرمود: آیا می دانید آن کسی که من آماده ایستادن در برابرش می شوم، کیست؟

درباره امام حسن علیه السلام نیز در روایت آمده است: «رَأَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ ارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُهُ وَاصْفَرَ لَوْنُهُ

به هیچ روی خویش را نمی ستاید. او خود را انسانی خوب و صالح نمی داند، بلکه خویش را بدتر از دیگران می شمرد. این گونه قضاوت درباره خویش برگرفته از آموزه های روایی است. در روایت متفاوتی از خطبه همام در اصول کافی که مضامین آن بسیار متفاوت با خطبه همام در نهج البلاغه و روایت نوف بکسالی از آن خطبه است، امیرمؤمنان علیه السلام ویژگی های مؤمن را این گونه برمی شمارند: «يُقْبَلُ الْعُدْرَ وَيُجْمَلُ الذُّكْرُ وَيُحْسِنُ بِالنَّاسِ الظَّنَّ وَيَتَّهَمُ عَلَى الْعَيْبِ نَفْسَهُ... كُلُّ سَعَى أَخْلَصَ عِنْدَهُ مِنْ سَعِيهِ وَكُلُّ نَفْسٍ أَصْلَحَ عِنْدَهُ مِنْ نَفْسِهِ عَالِمٌ بِعَيْبِهِ شَاغِلٌ بِعَمَلِهِ» (کلینی، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۱)؛ در قبال مردم عذرپذیر است و از آنها به نیکی یاد می کند و به ایشان گمان نیکو دارد و خود را به عیب و نقص متهم می کند... کار و کوشش هرکسی را از کار خود خالص تر داند و نفس هرکسی را از نفس خود صالح تر شناسد. عیب خود را می داند و گرفتار غم خویش است.

یکی از آموزه های قرآنی این است که انسان نعمت ها و زیبایی های اخلاق و رفتار را که نشان کمال است، به خداوند نسبت دهد، و بدی ها و کوتاهی ها و گناهان را که ناشی از نقص و ضعف است به خود نسبت دهد: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ (نساء: ۷۹)؛ هر نیکی ای که به تو رسد از خداست و هر بدی ای که به تو رسد از خود توست.

در حدیث قدسی نیز آمده است که خداوند می فرماید: «[يا] اِبْنَ آدَمَ، بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ وَبِقُوَّتِي أَدَيْتَ قَرَائِصِي وَبِنِعْمَتِي قَوَيْتَ عَلَى مَعْصِيَتِي جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً. مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي» (کلینی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۶)؛ ای فرزند آدم، به خواست من تو می توانی آنچه می خواهی برای خود بخواهی و به نیروی من است که واجبات مرا انجام می دهی و به نعمت من بر نافرمانی ام توانا شدی. من تو را شنوا، بینا و توانا ساختم. هر نیکی ای که به تو رسد از سوی

بزرگ را نیز بزرگ و فراوان نبینند و بدان مغرور نشوند. آنان به نفس خود بدگمان و از کردارشان ترسانند.

پرهیزگاران و شیعیان واقعی در پی انجام اعمال نیکو و شایسته اند و انجام عبادت و اعمال صالح اندک، آنان را قانع نمی کند. چنان نیست که چند صفحه قرآن بخوانند و چند رکعت نماز نافله به جای آورند و پس از آن استراحت کنند. آنان پس از رسیدگی به کسب و کار و وظایف روزانه خود، بخش اندکی از زمانشان را استراحت می کنند و چندین ساعت به عبادت می پردازند. از آن عبادات گسترده و فراوان خود نیز راضی نیستند و ناراحت اند که نتوانسته اند بیش از آن به عبادت و بندگی خداوند بپردازند. شرمنده اند که نتوانسته اند وظیفه بندگی خود را آنسان که بایسته است انجام دهند. چگونه چنین نباشند، درحالی که مولا و مقتدایشان امیرمؤمنان علیه السلام که سرآمد بندگان خداست و در عبادت و بندگی خدا مانند ندارد، پس از آن همه عبادت و رسیدگی به فقرا و گریه و زاری، از کمی توشه و فرجام کار خویش شکوه می کند و ناله سر می دهد و می فرماید: «أَهْ أَوْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَوَحْشَةِ الطَّرِيقِ وَعِظَمِ الْمَوْرِدِ» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۱۸)؛ آه، آه، از کمی زاد و توشه و دوری سفر و ترس راه و بزرگی آنچه بر ما وارد خواهد شد.

اگر افراد عادی موفق شوند واجبات خود را انجام دهند و از محرمات بپرهیزند، به خود می بالند و افتخار می کنند که چنین توفیقی داشته اند و خود را انسانی شایسته می دانند. به ویژه اگر افزون بر انجام واجبات، توفیق یابند مستحبات را نیز انجام دهند؛ قرآن بخوانند؛ صدقه بدهند و به کارهای خیر بپردازند. اما پرهیزگاران و شیعیان واقعی با آن همه اعمال شایسته و بزرگ، باز به نفس خویش بدگمانند و به آنچه انجام داده اند قانع نیستند و آن را ناچیز می شمردند و از کارهایی که کرده اند ترسانند؛ ترس از اینکه نکنند کوتاهی ای کرده باشند که خشم خداوند را برانگیزد. مؤمن واقعی گرچه در ظاهر گناهی مرتکب نشده است و اگر گناه صغیره ای از او سر زند، بی درنگ توبه می کند، خود را متهم می داند و

است و او را از نگاه به کوتاهی‌ها و نقص‌هایش باز می‌دارد. او ما را وسوسه و به ما چنین القا می‌کند که گرچه خداوند به تو توفیق داد که فلان گناه را انجام ندهی، اما تو از کسانی که دزدی می‌کنند یا شراب می‌خورند و کارهای زشت دیگر را انجام می‌دهند، بهتری و باید خود را از آنها برتر بدانی. در این وضعیت، ما باید وسوسه شیطان را باطل کنیم و به او پاسخ گوئیم که شاید کسی که گناه زشتی مرتکب شده، توبه کرده و خداوند او را بخشوده است. اما شاید من گناهی انجام داده‌ام که بخشوده نشده‌ام؛ یا شاید توبه‌ام پذیرفته نشده است؛ یا ممکن است در آینده مرتکب گناهی بشوم که زشت‌تر از گناهان کسی است که خود را از او برتر می‌دانم. پس ما نمی‌توانیم اطمینان یابیم که کسی از ما بدتر است؛ چه، ممکن است او عاقبت به خیر شود و ما بدعاقبت و بدفرجام گردیم. مگر نبودند کسانی که پس از ده‌ها سال عبادت خدا، در پیروی و پایان عمر خویش حب ریاست، حسد و حرص به دنیا آنان را پایین کشید و بدعاقبت ساخت؛ نظیر بلعم باعورا که خداوند درباره او می‌فرماید: ﴿وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۵-۱۷۶)؛ و بر آنها خبر آن‌کس (بلعم باعورا) را برخوان که آیت‌های خویش (برخی کرامات یا اجابت دعا) را به وی دادیم و او از آنها بیرون رفت [و به آنها وقعی ننهاد و آنها را ترک کرد و از دانش آنها برهنه شد]. پس شیطان در پی او افتاد تا از گمراهان گشت؛ و اگر می‌خواستیم هرآینه او را بدان (بت)‌ها [به جایگاهی بلند] برمی‌داشتیم، ولیکن او به زمین (دنیا و مال و جاه آن) چسبید و کام و خواهش دل خود را پیروی کرد. پس داستان او چون داستان سگ است؛ اگر بر او بتازی زبان از دهان بیرون آرد، و اگر واگذاری‌اش باز زبان از دهان آویخته دارد...

بنابراین انسان همیشه باید نگران فرجام خود باشد و اگر

خداست و هر بدی‌ای که به تو رسد از خود توست، و این به سبب آن است که من به نیکی‌های تو از تو سزاوارترم و تو به بدی‌ها و گناهانت از من سزاوارتری.

اگر کسی توانست درس بخواند و به وظایف خود عمل کند یا نمازش را به موقع بخواند، نباید به خود ببالد و بیندارد که چون انسان خوبی است، چنین کرده است. بلکه باید باور داشته باشد که همه اینها با توفیق خداوند به دست می‌آید و اگر خداوند توفیق ندهد، کسی نمی‌تواند کاری را پیش برد. فراوانند کسانی که می‌خواهند درس بخوانند یا دوست دارند نماز اول وقت بخوانند، اما موفق نمی‌شوند؛ چون خداوند به آنان توفیق انجام آن امور را عنایت نمی‌کند. آیا وقتی ما توفیق می‌یابیم کار خیری انجام دهیم، جز این است که خداوند عوامل، مقدمات، اسباب و شرایط انجام آن را فراهم می‌آورد؟ آیا جز این است که خداوند به ما ایمان و معرفت بخشیده است؟ پس ما هرچه داریم از خداست، و غفلت و ناسپاسی و دیگر اموری که به قول اهل معقول به جنبه‌های عدمی مربوط می‌شوند، از خود ماست.

ضرورت توجه انسان به ضعف و نقص ذاتی خویش و پرهیز از خودبرتربینی

ما در آغاز نطفه‌ای بیش نبودیم که آن را نیز خداوند پدید آورد، و ما از خود هیچ چیز نداریم. آنچه در اختیار ماست و از جمله معرفت و ایمان و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام و همه کارهای نیکی که کرده‌ایم به توفیق الهی به دست آمده‌اند. آنچه از ماست، کاستی‌ها و عیب‌هایی است که برخاسته از ناداری و نقص‌اند. آن‌گاه چگونه می‌توانیم خودمان را با شخص گنجه‌کاری مقایسه کنیم و خود را از او برتر بدانیم؟ آنچه از ماست شهوت، خشم، حسد و کاستی‌های دیگر است و اگر خداوند ما را حفظ نکند، نمی‌توانیم در اوضاع ویژه و سخت خودمان را از گناه بازداریم.

خداوند دوست می‌دارد که انسان همیشه متوجه کاستی‌ها و عیب‌هایش باشد، اما شیطان وسوسه‌گر قوی و حسیله‌گر

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین علیه السلام.
 دیلمی، حسن، ۱۴۱۲ق، ارشاد القلوب الى الصواب، قم، شریف رضی.
 کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۸ق، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامیه.
 مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، الارشاد، قم، کنگره شیخ مفید.
 نوری طبرسی، میرزاحسین، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌النبیت.

بخواهد در جنبه‌های معنوی رشد کند و از شر شیطان نجات یابد، پیوسته باید رفتارش را محاسبه کند: اگر رفتاری نیک داشت، به خود نبالد و بیم داشته باشد که شیطان فریبش دهد و بدفرجام شود. اگر تاکنون گناهی مرتکب نشده و انسانی شایسته بوده، به خود اطمینان ندهد که در آینده نیز گناه نمی‌کند و تا پایان صالح و وارسته می‌ماند و در دام شیطان نمی‌افتد. شیعیان واقعی و مؤمنان خالص، پیوسته ترسان و نگران فرجام کار خویش‌اند و حتی از اعمال خیری که انجام داده‌اند ترسان‌اند که نکنند خداوند آنها را نپذیرفته باشد و همیشه نفس خویش را به خطاکاری متهم می‌کنند: «فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ».

در نهج البلاغه نیز امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَسِي وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَمُسْتَتِرًا لَهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خ ۱۷۶)؛ انسان باایمان شب را به روز نمی‌رساند و روز را شب نمی‌کند؛ جز آنکه نفس خویش را متهم می‌داند و بدان بدگمان است. پیوسته خود را سرزنش کند و هرچه طاعت و عبادت کند، آن را کم و ناچیز انگارد و بهتر و بیشتر را می‌خواهد. مؤمن همواره احساس می‌کند در وظایفش کوتاهی ورزیده است و چون نفس را منشأ بدی‌ها و شرور می‌داند، بدان بدگمان است و آن را متهم می‌داند. او بر این باور است که میل به گناه، انحراف و طغیان در او وجود دارد و اگر خداوند هدایتش نکند، نفس، او را به بدی و طغیان وامی‌دارد و با هدایت و عنایت خداوند او می‌تواند بر نفس خویش چیره گردد و آن را از طغیان و انحراف بازدارد؛ چنانکه حضرت یوسف علیه السلام فرمود: «وَمَا قَابَرِيَّ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف: ۵۳)؛ و من خویشتن را [با خودستایی] بی‌گناه نمی‌شمارم، که نفس [آدمی] بسی به بدی و گناه فرمان می‌دهد؛ مگر آنکه پروردگارم رحمت آرد که پروردگار من آمرزگار و مهربان است.